

سرمقاله

ادبیات تطبیقی در ایران: با/بی پرائتز؟

ادبیات تطبیقی چگونه در ایران پدید آمد؟ نظریه و روش تحقیق، اگر نظریه و روشی به‌مثابه‌ی ساحت علمی مستقل برای آن قائل باشیم، چه جایگاه و اهمیتی دارد؟ رسالت ادبیات تطبیقی در ایران چیست؟ در قلمرو ادبیات تطبیقی در جهان امروز کجا ایستاده‌ایم؟ آیا پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در ایران مبتنی بر نظریه و روش تحقیق روشن و نظام‌مندی بوده است؟ در دو دهه‌ی گذشته که ادبیات تطبیقی در فضای آکادمیک ایران مجال رشد کمی داشته، دستاوردهای ادبی و فرهنگی ما چه بوده است؟ به سخن دیگر، چه کرده‌ایم و چه می‌کنیم؟ و «به کجا چنین شتابان» می‌رویم؟ آیا نقشه‌ی راه داریم؟ آیا نهادی یا مرکزی به‌عنوان مرجعیت علمی داریم که هرگاه راه را به اشتباه رفتیم، راه درست را به ما بنمایاند یا کورمال کورمال در دل تاریکی دل به دریا زده‌ایم؟ آیا ادبیات تطبیقی در رشد و شکوفایی، ترویج و جهانی‌کردن گنجینه‌ی پربار ادب فارسی و در شناساندن و شناخت خود و دیگری نقشی داشته است؟ چشم‌انداز ادبیات تطبیقی در ایران را چگونه می‌بینیم؟ اصلاً ما به ادبیات تطبیقی در ایران نیاز داریم یا نه؟ پرسش بنیادین این است: بودن یا نبودن؟ حال وقت آن رسیده که بررسی جدی‌ی خاستگاه و موقعیت ادبیات تطبیقی در ایران را در دستور کار قرار دهیم و به این پرسش‌ها پاسخی، نه هیجانی و سیاست‌زده و نه سلیقه‌ای و جزم‌گرا، بلکه علمی، منطقی، نخبه‌پسند، جامع و راهبردی بدهیم. حیات علمی ادبیات تطبیقی در ایران در گرو روشنگری مسئله‌مندی این پدیده‌ی ادبی و فرهنگی است. ناگفته پیداست که شوربختانه ما جوابی معرفت‌شناسانه، و نه حتی هستی‌شناسانه، در این باب نداریم. معرفت با شناخت پدید می‌آید و شناخت نیازمند نظریه و نظریه‌پردازی نیازمند اندیشیدن فکورانه، پرسشگری نقادانه و معلومات روزآمد است. هر اندیشه‌ای آن‌گاه قوام می‌یابد که در معرض نقد و گفت‌و شنود قرار گیرد تا استواری و توان آن محک زده شود. بدون تردید، هر اندیشه‌ی ناپخته‌ای به تولید نظریه نمی‌انجامد. از طرف دیگر، نظریه‌ها همیشگی و ثابت نیستند و اغلب در طول ایام ناگزیر یا طرد می‌شوند یا متحول. ادبیات تطبیقی، از بدو تولد تا به‌حال، بحران‌ها

و در نتیجه تحولات گوناگونی را پشت سر گذاشته است. به قول دیوید دمراش^۱ (زاده ۱۹۵۳)، استاد و رئیس گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد، «پس از مدت مدیدی که مطالعات تطبیقی، فقط ادبیات چند کشور قدرتمند اروپایی را در کانون توجه قرار داده بود، این رشته به‌طور فزاینده و چشم‌گیری بر نویسندگان کشورهای کوچک‌تر و استفاده از زبان‌های کمتر رایج متمرکز شده است» (Damrosch 2023: 459). خودانتقادی و انتقادپذیری ویژگی بارز این دانش ادبی است. بحران‌های ادبیات تطبیقی نه تنها خللی در آن ایجاد نکرده، بلکه موجب استحکام علمی و روزآمدی آن شده است. تحول شرط بقاست.

بدیهی است که روش تحقیق از دل نظریه بیرون می‌آید. نظریه انتزاعی است و روش تحقیق، تحقق کاربردی‌سازی آن است. بنابراین در آغاز باید نظریه‌های ادبیات تطبیقی را با همه تناقضات و چالش‌هایش کامل و درست بشناسیم و بعد به دنبال روش علمی مناسب برای کاربست آن باشیم. در مثل، اگر از نظریه توارد، نظریه بدفهم‌شده غالب در ایران، صحبت به میان می‌آوریم، معمولاً از پژوهشی در حد برشمردن شباهت‌ها و افزودن چند تفاوت سطحی با روش من‌عندی «توصیفی و کتابخانه‌ای» سخن می‌گوییم. در حوزه مطالعات توارد باید به اصل «مکان‌بندی»^۲ یا «هم‌نشینی و مجاورت»، آن‌طور که پرآور در فصل نهم کتاب *مطالعات تطبیقی ادبیات* توضیح می‌دهد، پایبند باشیم. نمی‌توان هر دو اثری را که شباهت‌های کلی دارند در کنار هم قرار داد و نام آن را ادبیات تطبیقی نهاد. به سخن دیگر، ماهیت و مفهوم مطالعات تطبیقی در حوزه توارد را درست نشناخته‌ایم و چون زیربنای نظری از هم گسیخته است، روش تحقیق مبتنی بر آن هم فروپاشیده است. پژوهشگری که نظریه نداند و بداند که نمی‌داند ایرادی ندارد چون پی‌جوی آن می‌شود ولی آن‌که نمی‌داند و نمی‌داند که نمی‌داند نه تنها به مقصد نمی‌رسد بلکه گروهی را هم به دنبال خود به کج‌راهه می‌کشاند. این روش توصیفی و کتابخانه‌ای آن‌قدر تکرار شده که دیگر کلیشه بی‌مزه‌ای بیش نیست. شوربختانه وقتی به نظریه‌های دهه‌های اخیر ادبیات تطبیقی می‌رسیم، وضعیت از این هم مشوش‌تر می‌شود. ساده‌سازی و تقلیل‌گرایی چون موربانه‌اس‌واساس ادبیات تطبیقی ایران را خورده است و اگر به فوریت به فکر چاره فکورانه‌ای نباشیم، به قطع و یقین می‌گوییم، سرنوشتی محتوم و مبهم در انتظار آن خواهد بود.

عموماً نظریه‌های ادبی از دل تفکرات فلسفی پدیدار می‌شوند و دیریاب و

1. David Damrosch
2. "Placing"

چندرگه هستند. ژان بسیه، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه سربن نوول، در این مورد می‌گوید:

نظریه‌های ادبی تعریف واحدی از ادبیات ارائه نمی‌دهند. این سخن منجر به این تعبیر شده است که چنین تعریفی اصلاً ضرورتی ندارد. در این جستار کوشیده‌ام این فقدان تعریف واحد از ادبیات را با توجه به اساس این نظریه‌ها، یعنی هستی‌شناسی‌های ادبیات که مطرح کرده‌اند، مورد تجدیدنظر قرار داده و نشان دهم که همین نظریه‌ها بر تعریف‌های واحد بسیاری از ادبیات دلالت دارند (۲۰۲۳:۴۴۷).

تعریف ادبیات تطبیقی هم از این قاعده مستثنی نیست.

Les théories littéraires n'offrent pas de définition unitaire de la littérature. Cela a mené à la conclusion qu'une telle définition est inutile. Ce défaut de définition unitaire est ici reconsidéré selon ce qui fonde ces théories: les ontologies de la littérature qu'elles développent, qu'elles impliquent et qui constituent autant de définitions unitaires de la littérature.

فردینان برونیه^۲ (۱۸۴۹-۱۹۰۶)، استاد ادبیات فرانسه و عضو فرهنگستان علوم فرانسه، جمله زیبایی دارد: «ما هرگز خودمان را نخواهیم شناخت اگر فقط خودمان را بشناسیم» («ادبیات اروپا»^۳: ۱۹۰۰: ۳۵۴).

... "cen'est pas se connaître soi-même que de ne connaître que soi."

این جمله کوتاه بیانگر شاکله و فلسفه معرفت‌شناسانه ادبیات تطبیقی است. اغلب چنین می‌انگارند که هدف ادبیات تطبیقی مقایسه ادبیات ملل و زبان‌های مختلف است و هرگاه پژوهشگری آثار ادبی دو یا چند شاعر و نویسنده را با یکدیگر مقایسه کرد وارد قلمرو ادبیات تطبیقی شده است. رنه ایتامبل حدود شصت سال پیش در کتاب *ادبیات تطبیقی، تطبیقی نیست: بحران ادبیات تطبیقی*^۴ دقیقاً به

1. Jean Bessière, *Littérature Comparée*, Université Sorbonne Nouvelle

2. Ferdinand Brunetiere

3. "La Littérature Européenne". این مقاله به فارسی ترجمه نشده است.

4. René Etiemble, *Comparaison n'est raneison: la crise de la littérature comparée* (1963)

این مسئله پرداخته است. طبیعتاً بر اساس چنین باوری که رسالت ادبیات تطبیقی را در مقایسه‌کردن خلاصه می‌کند ادبیات تطبیقی نه تنها دانشی مستقل نیست، بلکه در علوم و دانش‌های دیگر هم ساری است. آنها می‌گویند: مگر، در مثل، فلسفه تطبیقی یا آناتومی تطبیقی یا حقوق تطبیقی ساحت علمی مستقل جدا از فلسفه و آناتومی و حقوق دارند؟ هر فلسفه‌پژوهی یا حقوق‌پژوهی که با آثار دو فیلسوف یا دو حقوق‌دان آشنا باشد می‌تواند آرای آنها را با هم مقایسه کند. بعد این کژتابی را به ادبیات تطبیقی هم تعمیم و حکم می‌دهند که ما از دوران دور مقایسه‌گر بوده و اصلاً تطبیق‌گر به دنیا آمده‌ایم! و از قضا درست هم می‌گویند چون مقایسه کردن بخشی از ذات بشر است و به روش خاصی نیاز ندارد. تبعات واپس‌گرایانه چنین بینشی آشکار است. داستان کژتابی و بدفهمی ادبیات تطبیقی تا به امروز ادامه یافته است. بدون رودربایستی و با قاطعیت می‌گوییم و تبعاتش را هم می‌پذیریم. بسیاری از آثار و رساله‌هایی که اصطلاح ادبیات تطبیقی را در فضای آکادمیک ایران یدک می‌کشند در قلمرو ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد. این آثار مقایسه‌ای زیان‌بار و گمراه‌کننده بیش نیستند.

وقتی صورت‌بندی مسئله غلط و ناستوار باشد، فرایند حل مسئله گره از کار نمی‌گشاید. به اشتباه تصور می‌کنیم در فرایند عملی دچار معضل هستیم غافل از این که خطای ما ابتدا در مسئله‌مندسازی ادبیات تطبیقی بوده است. لازمه مسئله‌مندسازی تبیین نظریه‌های ادبیات تطبیقی است. رُک و پوست‌کنده می‌گوییم، ادبیات تطبیقی در ایران هنوز مرحله آغازگری را نپیموده تا چه رسد که به حوزه‌های تخصصی‌تر و نوین آن ورود پیدا کند. ما در مسئله‌مندسازی ادبیات تطبیقی با بحران روبه‌رو هستیم. به‌کاربردن پراتزهای جورواجور و ساختگی و دلبخواهانه، ادبیات تطبیقی در ایران را از جایگاه و رسالت اصیل خود محروم ساخته است. علی‌رغم کثرت تعریف‌ها، تطبیق‌گران در یک نکته با هم توافق دارند؛ ادبیات تطبیقی بین‌زبانی، بین‌فرهنگی و بین‌رشته‌ای است. عصاره ادبیات تطبیقی در همین پیشوند «بین» یعنی تعامل با دیگری نهفته است؛ حال این دیگری ادبیات کشوری دیگر یا علوم و هنر دیگری باشد. ریشه ادبیات تطبیقی بر رومداری و مداراپیشه‌گی و تعامل با دیگری استوار است. اگر تعامل با دیگری، به معنای عام آن، را از ادبیات تطبیقی بگیریم، آن‌گاه باید نامش را ادبیات مقایسه‌ای بگذاریم. ادبیات تطبیقی را با افزودن پراتز تحدید نکنیم. ادبیات تطبیقی فلسفه و بینش جدیدی در مطالعات ادبی و فرهنگی است و حوزه‌های پژوهشی و تخصصی آن روش‌های خاص خود را می‌طلبد. این ویژگی ادبیات تطبیقی را از سایر دانش‌های مقایسه‌ای متمایز می‌سازد. من این سخن نغز گاندی را بسیار دوست دارم و همواره آن را تکرار کرده‌ام (نک. «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران»). «نمی‌خواهم خانه‌ام را با یک چهار دیواری

محصور و محدود کنم و پنجره‌هایش را گل‌اندود کنم. به‌خلاف، آرزو دارم نسیم تمام فرهنگ‌ها چون باد بهاری در کاشانه‌ام وزان باشد، ولی هرگز اجازه نخواهم داد هیچ بادی مرا با خود ببرد» (به نقل از دوکوئیاری^۱: ۱۹۹۵: ۷۳).

پیشگامان ادبیات تطبیقی همواره تلاش کرده‌اند با تعریف نام و ماهیت این رشته کار خود را آغاز کنند. رنه ولک^۲ (۱۹۹۵-۱۹۰۳)، در مقاله «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی»^۳ و «بحران ادبیات تطبیقی»^۴ به این امر همت گماشت. هنری رماک (۲۰۰۹-۱۹۱۶)، بنیان‌گذار مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی، هم مقاله‌اش «ادبیات تطبیقی: تعریف و عملکرد آن»^۵ (۱۹۶۱) را با تعریف شروع می‌کند. تا به امروز هم پژوهشگران بنامی چون دیوید دمراش و فرانکو مورتی^۶ با تعریف نظری آغازیده‌اند.

تطبیقگران بسیاری به دغدغه ادبیات تطبیقی پرداخته‌اند که در این جستار کوتاه من به سه نظریه‌پرداز بنام از سه فرهنگ اشاره می‌کنم. نظر رنه ایتامل فرانسوی (که در بالا توضیح دادم)، ویکتور ژیرمنسکی^۷ (۱۹۰۲-۲۰۰۲) روسی، و رنه ولک امریکایی چک‌تبار. ژیرمنسکی ادبیات تطبیقی را روشی برای پژوهش‌های ادبی برمی‌شمارد و می‌گوید: «ادبیات تطبیقی، چه در حوزه ادبیات ملی و چه فراسوی آن باید به‌عنوان یک اصل در تحقیقات ادبی در نظر گرفته شود» (به نقل از یوست ۱۹۷۴: ۴۹). این گفته بدین معناست که ادبیات تطبیقی رویکردی در مطالعات ادبی است که هر پژوهشگری ناگزیر بدان نیاز دارد. این همان نکته‌ای است که رنه ولک در کتاب *نظریه ادبیات*^۱ بیان کرده است. او معتقد است که ادبیات تطبیقی همان ادبیات است و ژیرمنسکی بیست‌وپنج سال بعد گفته ولک را به صورتی دیگر مؤکد می‌کند: «... ادبیات اصولاً چیزی نیست مگر ادبیات تطبیقی» (به نقل از یوست ۵۰). توجه کنید که ما چگونه نظریه ولک را به میل خودمان مخدوش کرده‌ایم. ولک به کلیت و تمامیت ادبیات به‌مثابه پدیده مشترک بشری اعتقاد دارد و لذا ادبیات را بدون هیچ صفتی به‌کار می‌برد. نظریه ولک بر پایه تمامیت، پیوستگی و ارتباطات ذاتی بین ادبیات ملل مختلف و هنرهای زیبا بنا نهاده شده است، نه صرفاً کشف شباهت‌های ادبی که کاری بس عبث می‌نماید. ژیرمنسکی ادبیات تطبیقی را لازمه پژوهش‌های ادبی می‌داند.

1. de Cuéllar

2. René Wellek

3. "The Name and Function of Comparative Literature" (این مقاله به فارسی ترجمه شده است)

4. "The Crisis of Comparative Literature" (این مقاله به فارسی ترجمه شده است)

5. Henry Remak, "Comparative Literature: Its Definition and Function"

(این مقاله به فارسی ترجمه شده است)

6. Franco Moretti

7. Victor M. Zhirmunsky

8. *Theory of Literature* (این کتاب به فارسی ترجمه شده است)

بدین‌سان، با درکنارهم قراردادن نظریه‌های برون‌تیه، اتیامل، ولک و ژیرمُنسکی و بسیاری دیگر می‌توان مسئله‌مندی ادبیات تطبیقی را شناخت خود و دیگری دانست که جزو جدایی‌ناپذیر مطالعات ادبی شامل ادبیات ملی و بیگانه است. بدین‌سان، ادبیات تطبیقی اصیل پُرانتزی ندارد. پُرانتزگذاری از ابداعات ناصواب ماست. ادبیات تطبیقی ماهیتاً همه‌شمول است و نمی‌توان آن را به‌صورت تصنعی و مَن‌دَرآوردی فقط به دو زبان یا دو ملیت فروکاست. ما از هم می‌آموزیم بدون پُرانتز. روده‌درازی نمی‌کنم، افزودن هر پُرانتزی، به هر بهانه و توجیهی، با ماهیت تعاملی و بین‌فرهنگی ادبیات تطبیقی در تناقض آشکارست و نقضِ غرض است.

فرجام سخن

برای این‌که متهم به نق‌زدن نشوم، یک پیشنهاد کاربردی هم دارم. باور دارم که در حال حاضر دست‌کم یک دانشگاه معتبر و پژوهش‌محور ایران این توانمندی را دارد که رشته ادبیات تطبیقی را به‌صورت کنسرسیوم^۱ در مقطع تحصیلات تکمیلی راه‌اندازی کند. در میزگرد «بررسی انتقادی ادبیات تطبیقی در ایران امروز» که به همت کارگروه ادبیات تطبیقی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران در تاریخ سه‌شنبه اول اسفند ۱۴۰۲ با شرکت علی‌رضا انوشیروانی، ابوالفضل حرّی، سید مهدی زرقانی، هادی نظری‌منظم، ابراهیم محمدی و علی‌اکبر محمدی به‌صورت مجازی برگزار گردید پس از مرور آسیب‌ها و چالش‌هایی که ادبیات تطبیقی در ایران امروز با آن مواجه است نکات و پیشنهادهایی به شرح زیر ارائه گردید که شایسته تأمل و در خور توجه است و می‌تواند راه برون‌رفت از بحران باشد:

۱- رسالت اصلی ادبیات تطبیقی در ایران تقویت و جهانی‌سازی زبان و ادبیات فارسی، رکن اصلی هویت ملی و فرهنگی ایران، در سطح بین‌المللی است.

۲- با توجه به این‌که امکانات نرم‌افزاری و سخت‌افزاری راه‌اندازی رشته ادبیات تطبیقی در حال حاضر در تمام دانشگاه‌ها فراهم نیست، فعلاً یک دانشگاه با نظارت و حمایت وزارت عتف متولی راه‌اندازی این رشته گردد.

۳- با همکاری صاحب‌نظران چند دانشگاه، که تجربه آموزش گرایش ادبیات تطبیقی را داشته‌اند، کنسرسیوم^۱ ادبیات تطبیقی متشکل از گروه‌های ادبیات فارسی و ادبیات‌های خارجی و علوم انسانی و هنرها تشکیل و دو دوره به‌صورت آزمایشی در

مقطع کارشناسی ارشد با ضوابطی که تعیین خواهد شد دانشجوی
بپذیرد.

۴- برنامه آموزشی و پژوهشی این دوره با همکاری صاحب‌نظران
ادبیات تطبیقی تدوین گردد.

۵- امکان راه‌اندازی رشته ادبیات تطبیقی در مقطع دکتری
به صورت کنرسیوم پس از پایان دوره اول کارشناسی ارشد
مدنظر قرار گیرد.

۶- دانشجویان این رشته زیرنظر کنرسیوم ادبیات تطبیقی از
میان واجدین شرایط با آزمون کتبی و مصاحبه انتخاب شوند.

۷- برنامه آموزشی و ضوابط فعلی گرایش ادبیات تطبیقی در
دانشگاه‌های مجری این گرایش مورد تجدید نظر قرار گیرد و
هم‌زمان برگزاری کارگاه‌های آموزشی و پژوهشی و دانش‌افزایی
ادبیات تطبیقی و دوره‌های پس‌ادکتری برای مدرسان و علاقه‌مندان
این گرایش در اولویت قرار گیرد.

در این مقاله کوتاه قصد نداشتم وارد بحث و مشاجره در زمینه نظریه‌ها
و روش‌های متنوع ادبیات تطبیقی شوم. زبان خواجه حافظ شیرازی گویاتر
است:

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس زهر هجری کشیده‌ام که مپرس

امیدوارم با همت صاحب‌نظران پایه‌های گفت‌و شنود حقیقی گذاشته شود و
این آغاز کار باشد و دنباله‌ای داشته باشد.
وگر مراد نیابم، به قدر وسع بکوشم (سعدی).

سردبیر

علی‌رضا انوشیروانی

- Bessière, Jean (August 2023). "Théories littéraires et indéfinition de la littérature: pour une ontologie moindre de la littérature." *Neohelicon* 50, pp.447–458. <https://doi.org/10.1007/s11059-023-00700-1>
- Brunetière, Ferdinand (1900). "La Littérature Européenne." *Revue des Deux Mondes*, 4e période, tome 161, pp. 326-355.
- de Cuéllar, Javier Pérez (1995). *Our Creative Diversity. Report of the World Commission on Culture and Development*, Paris, UNESCO.
- Damrosch, David (November 2023). "Epic traditions in Balkan world literature." *Neohelicon* 50, pp. 459–475. <https://doi.org/10.1007/s11059-023-00716-7>
- Etiemble, René (1963). *La Comparaison n'est pas raison, La crise de la littérature comparée*. Gallimard: Paris.
- Jošt, François (1974). *Introduction to Comparative Literature*. Translated by Alireza Anushiravani, et al. (1397), Tehran: SAMT. (This book has been translated into Persian)
- Prawer, Siegbert Salomon (1973). *Comparative Literary Studies: An Introduction*. Translated by Alireza Anushiravani and Mostafa Hosseini (1401), Tehran: SAMT. (This book has been translated into Persian)
- Remak, Henry (1961). "Comparative Literature: Its Definition and Function." In *Comparative Literature: Method and Perspective*. Newton P. Stallknecht and Horst Frenz, eds. Revised edition 1971. Carbondale & Edwardsville, IL: Southern Illinois University Press, pp. 1-57. (This article has been translated into Persian.)
- Wellek, René (1963). "The Crisis of Comparative Literature." In *Concepts of Criticism*. Edited and with an Introduction by Stephen G. Nichols Jr. New Haven: Yale University Press, 1963, pp. 282-295. (This article has been translated into Persian.)
- Wellek, René (1970). "The Name and Nature of Comparative Literature." In *Discrimination: Further Concepts of Criticism*. New Haven, CT and London: Yale University Press, pp. 1-36. (This article has been translated into Persian.)